

از مطالعه این نشریه در زمان تفیلا و فواندن توراہ فودداری فرمایید.

# אוריאל דויד

כי תצא

جهت حفظ قدوسیت این نشریه از دور انداختن آن فودداری فرمایید.

13 اول 5781

## 5 תארי רוש 5

کارخانه با خود فکر می‌کرد در این گوشه خلوت هیچکس متوجه او نخواهد شد. ولی مأموران مخفی مالیات یک سال تمام او را زیر نظر داشتند و از کامیونهای که مواد اولیه می‌آوردند و از کامیونهایی که جنس تولید شده را می‌بردند، عکس گرفته بودند. تمام پخش کنندهها نیز سؤال و جواب شده و در مورد این کارخانه تولیدی شهادت داده بودند. مأموران مالیات با کارگران تولیدی نیز ملاقات کرده و پرونده قطوری برای صاحب تولیدی آماده نموده بودند و او را برای تحقیقات و بازجویی صدا زدند. صاحب کارخانه فوراً به یک حسابدار حرفه‌ای مراجعه کرد، ماجرا را برای او تعریف کرد که تا به حال حتی یک قران هم مالیات نداده و الان نمی‌داند قضیه چطور پیش خواهد رفت.

حسابدار در جواب گفت: "ده سال زندان برای تو خواهند برید". صاحب کارخانه گفت: "ولی اگر من بروم زندان و به کارخانه رسیدگی نکنم، کارخانه ورشکست خواهد شد". حسابدار در جواب گفت: "همچنین آنقدر مالیات و جریمه برای تو خواهند برید که بخواهی و نخواهی کارخانه ورشکست خواهد شد".

صاحب کارخانه پرسید: "پس چه کار می‌شود کرد؟". حسابدار در جواب گفت: "دو راه برای تو وجود دارد. اول اینکه من چند آشنا در اداره مالیات دارم. اگر بتوانم از آنها استفاده کنم و مأموران مربوطه را راضی کنم که از سختی این جرم خبر نداشتی و سهواً این کار را انجام داده‌ای، و از این به بعد قول می‌دهی تمام مالیات را پرداخت کنی و همه زیر نظر بازرس انجام شود، از این مجازات می‌توانی رهایی یابی". صاحب کارخانه گفت: "خوب است، من تو را وکیل می‌کنم به اسم من در هر مورد که باشد تعهد رسمی دهی".

حسابدار گفت: "صبر کن، هنوز راه دوم را نشنیده‌ای. دولت نگران رسیدگی به مردمان مشکل‌دار می‌باشد. اگر کارخانه‌هایی باشند که به نوجوانان تنگدست رسیدگی می‌کنند و به سازمانهای خیریه کمک مالی می‌کنند، با آنها بهتر رفتار می‌کنند و حکم بریده شده را به اجرا در نمی‌آورند".

صاحب کارخانه کمی فکر کرد و سپس گفت: "این از ده سال زندان و پرداخت جریمه بهتر است. ولی به نظر من راه اول بهتر می‌باشد، چرا باید

عده‌ای از مفسران توراہ می‌فرمایند حروف اول این جمله آمده در شیرهشیریم "אני לדודי ודודי לי - من از برای خد-اوند می‌باشم و خد-اوند از برای من" - کلمه الול - אלול را تشکیل می‌دهند. همچنین حروف اول جمله "ומל'ה' את לבבך ואת לבב זרעך - باز کند خد-اوند قلب تو را و قلب نسل تو را" نیز کلمه الול را تشکیل می‌دهند و حروف اول جمله "ומשלוח מנות איש לרעהו ומתנו לאבינוים - دادن غذا به دوستان و فرستادن هدیه به بی‌نوایان" نیز کلمه الול را تشکیل می‌دهند.

این مفسران بر تفیلا، توبه و دادن صدقه اشاره می‌کنند که این موارد می‌توانند احکام بد را باطل نمایند.

گناهان، بین انسان و پروردگار فاصله می‌اندازد و وقتی انسان توبه می‌کند، دوباره به پروردگار متصل می‌شود و وقتی انسان فواصل به وجود آمده بین خود و پروردگار را برطرف کند، پروردگار نیز به او نزدیک می‌شود. پس می‌گوییم "من از برای خد-اوند می‌باشم و خد-اوند از برای من".

جمله باز شدن قلب توسط خد-اوند که در کتاب دواریم (فصل چهارم) آمده است، رمز بر تفیلا دارد زیرا برای تفیلا خواندن، باید با قلب خود به پروردگار رجوع کنیم و هم چنان که ربنو خبییم از وولوزین (רבי חיים מוולוז'ין) می‌نویسد، هنگام تفیلا خواندن انسان باید با قلب خویش تفیلا بخواند و به این صورت پروردگار به تفیلائی او گوش می‌دهد. به همین سبب آمده است خد-اوند قلب انسان را برای تفیلا باز می‌کند زیرا قلب انسان برای تفیلا خواندن بسته می‌باشد و وقتی انسان سعی و تلاش خود را می‌کند تا با نیت قلب تفیلا بخواند، پروردگار نیز به او کمک کرده و قلب او را باز می‌کند.

جمله آمده در مورد کمک به بینوایان نیز معلوم است که در مورد صدقه دادن صحبت می‌کند.

با دقت در عمق این مطلب، می‌توان برای آماده شدن در ماه الול راهی پیدا نمود.

یک بار، مأموران مالیات یک کارخانه تولیدی را زیر نظر گرفتند که این کارخانه در گوشه خلوتی در بین تولیدیهای دیگر قرار داشت. صاحب

اگر در کیفیت و کمیت مطالب این نشریه (رای، پیشنهاده و یا سوالی در امور هلافا و زندگی روزمره دارید از اتمام لطف

دیگ پر عدس پخته و آنها را به صورت کوه در بشقابش هموار کرده است.

او از همسر خود خواهش کرد برایش دو عدد "بوتسینی" بیاورد که به زبان بابلی معنی آن هندوانه می‌شود. همسرش نیز دو عدد شمع برای او آورد زیرا در سرزمین بیسرائل به شمع می‌گفتند: "بوتسینی".

شوهرش عصبانی شد و گفت: "من شمع می‌خواهم چه کار؟؟؟ برو آنها را بر سر بابا بشکن". در زبان بابلی بابا به معنی درب می‌باشد. ولی همسرش فکر کرد منظور شوهرش هاراو بابا بن بوطا می‌باشد که بسیار معروف است و در طول روز قضاوت می‌کند. این خانم با سادگی رفت و این دو شمع را بر سر بابا بن بوطا شکست.

بابا بن بوطا با تعجب پرسید: "دخترم، چرا چنین کاری انجام دادی؟" زن در جواب گفت: "شوهرم به من دستور داد".

بابا بن بوطا با آرامش فرمود: "تو رضایت همسرت را انجام دادی، باشد رضای خدا - اوند که در برابر این دو شمع که بر سر من شکاندی، دو فرزند پسر به دنیا بیاوری که به مانند من باشند".

حال، شاید این زن به اندازه کافی عاقل نبوده است، ولی خود شوهرش که متوجه شده بود بعضی از کلمات معنی متفاوت دارند، چرا خود بررسی نکرد که آیا همسرش به درستی منظور او را فهمیده است یا خیر.

ولی بابا بن بوطا عصبانی نشد. با وجود اینکه در جمع نشسته بود و در حال قضاوت بود و می‌توانست آن زن را مقصر بداند، زیرا هر چقدر هم آن زن کم درک باشد، باید بفهمد اشتباهی در اینجا رخ داده و سر بزرگان دین محل شکستن شمع نمی‌باشد.

ولی با این حال بابا بن بوطا عصبانی نشد و برعکس، این زن را براخا نمود که دو فرزند به دنیا آورد که هر یک از آنها جزو بزرگان دین یهود باشد.

هاراو بن ایش خی در این مورد می‌نویسد وقتی هردوس سرزمین بیسرائل را تصرف کرد، تمام بزرگان قوم یهود را کشت، زیرا می‌ترسید برضد او ترمز کنند، ولی هردوس بابا بن بوطا را زنده نگه داشت، زیرا می‌دانست وی انتقام نخواهد گرفت و برعکس، هر کس به ایشان بدی کند، با خوبی جواب خواهد داد. همینطور هم شد و بابا بن بوطا باعث شد تا بیت همیقداش دوم توسط هردوس ساخته شود.

حال چنان که می‌دانیم، بر طبق رفتار انسان، از جانب الهی نیز همانطور با او رفتار خواهند کرد. حال اگر شخصی ما را آزار دهد و به جای عصبانی شدن بپرسیم به چه دلیل چنین عملی صورت گرفت، و در موقع شنیدن جوابی عصبانی‌کننده و عجیب، عصبانی نشویم و برعکس، براخا کنیم، از جانب الهی نیز به همان صورت با ما رفتار خواهند کرد و در موقع بازجویی از خطاها، ما را براخا خواهند نمود.

پول خود را خرج کنم در زمانی که می‌توانم با آشنایان تو مشکل را حل کنم".

حسابدار گفت: "حرف تو درست است، ولی راه اول خطری را در بردارد، ممکن است اداره مالیات راضی نشود به این سادگی از جریمه صرفنظر کند، هر چه باشد، یک سال تمام است مأموران مالیات تو را زیر نظر دارند و به این سادگی صرفنظر نخواهند کرد. من توصیه می‌کنم هر دو راه را انجام دهیم و درصد موفقیت را بالا ببریم".

در این مثال ماه الول، حسابدار حرفه‌ای و روز روش‌هشانا اتاق بازجویی می‌باشد. خوشا به حال شخصی که هیچ گناهی ندارد و به راحتی می‌تواند از قضاوت روز روش‌هشانا سربلند بیرون آید. ولی ما چه؟ ما که خود می‌دانیم سراپا پر از گناه می‌باشیم، ما چه کنیم؟

اولین راه همان تقیلا خواندن و متصل شدن به پروردگار می‌باشد. درست است تا الان به گونه‌ای رفتار کردیم که گویی هیچ داوری و قضاوتی وجود ندارد و در واقع تحت نظر بودیم... پس الان وقت توبه است، از اعمال نامناسب خود توبه کنیم و قول دهیم از این پس اعمال بد خود را تکرار نخواهیم کرد.

حال آیا این قول و تعهد ما مورد قبول واقع خواهد شد؟ آیا راضی خواهند شد که ما دیگر هیچ گناهی انجام نخواهیم داد؟ آیا خود ما می‌توانیم به خودمان قول دهیم که دیگر اعمال نامناسب خود را تکرار نخواهیم کرد؟

به همین سبب باید راه دوم را نیز اجرا کنیم و به بینویان صدقه دهیم. زیرا پروردگار دوستدار رحم و دلسوزی است و هر کسی به دیگران رحم کند، از جانب الهی نیز مورد رحم و مرحمت قرار خواهد گرفت.

جا دارد که در اینجا داستان آمده در گمارا را بیان کنیم که پند بزرگی را در بر دارد.

یک شخص یهودی از بابل به سرزمین مقدس بیسرائل نقل مکان کرد. در هر دو مکان به زبان آرامی صحبت می‌کردند، ولی با این حال چند کلمه معانی متفاوت داشتند.

این شخص یهودی ازدواج کرد و زن او بسیار ساده بود. افراد سرزمین بابل عادت داشتند وقتی می‌خواستند مقدار کمی از چیزی را ذکر کنند، می‌گفتند "دو دانه". این شخص نیز به همسر خود گفت برای نهار دو دانه عدس آماده کند و وقتی از سر کار برگشت، متوجه شد همسر او واقعاً فقط دو دانه عدس پخته و به غیر از دو دانه عدس هیچ چیز در بشقاب او نمی‌باشد...

او عصبانی شد. فردا قبل از رفتن به سر کار، به همسر خود گفت برای من یک کوه عدس بیز. زیرا در سرزمین بابل عادت داشتند به چیز زیاد بگویند: "یک کوه". وقتی از سر کار برگشت، دید واقعاً همسرش یک

## مصرف یهوده از نشاما

یکی از جبهه‌ها قطع شد و چون آن جبهه نتوانست با فرماندهی صحبت و اطلاعات لازم را دریافت نماید، مجبور به عقب نشینی شد و سربازان بسیاری کشته شدند.

در جنگ جهانی اول، روسیه برای جبهه‌های جنگ خود خط تلفن کشیده بود تا جبهه‌ها بتوانند با مقر فرماندهی صحبت نمایند و با گرفتن اطلاعات، جنگ را بهتر اداره کنند. در حین جنگ، خط تلفن

یکی از این شش طنابها را بچینی ، این ستونها هنوز محکم خواهند ایستاد!

دهاتی ادامه داد: "من به حرف همسرم گوش دادم و یکی از این سیمها را چیدم تا بتوانم برای گاو و گوسفند خود آب بکشم."

قاضیان خندیدند و سپس با عصبانیت گفتند:

"تو طناب نچیدی ، تو سیم تلفن را چیدی و به همین سبب یکی از جبهه‌های ما در جنگ از دست رفت و سربازان بسیاری کشته شدند."

قبل از دادن حکم ، قاضیان با هم مشورت و حکم را صادر کردند. قاضیان به آن دهاتی گفتند: "تو سرباز دشمن یا جاسوس نیستی و این کار را ، تو از روی سادگی و نفهمی انجام دادی ، پس نمی‌توان تو را به جرم جاسوسی اعدام کرد. ولی تو دزد هستی ، تو سیم تلفن دولت را بدون اجازه چیدی و این کار تو دزدی محسوب می‌شود. پس به خاطر جرم دزدی ، تو محکوم به دریافت ۱۰۰ ضربه شلاق هستی."

هخافص خبییم روحش شاد با شنیدن این واقعه فرمود: "هر گناهی که انسان انجام می‌دهد ، خط ارتباط بین خود و خداوند را قطع می‌کند و گاهی این گناه سنگین است و کارت دارد و باعث می‌شود نشاما از ریشه روحانی خود قطع شود. حال این شخص نمی‌فهمد با انجام دادن گناهان ، ارتباط بین خود و خداوند را قطع می‌کند و شاید نمی‌توان این شخص را مجازات نمود که چرا ارتباط بین خود و خداوند را قطع کرده است."

ولی خداوند به انسان نشاما نداده که فقط به فکر خوردن ، خوابیدن و لذت بردن از این دنیا باشد و فقط به بدن خود برسد ، بلکه شخص باید از نشامای خود در راه توراہ و میصوا استفاده نماید. اگر انسان فقط به فکر مادیات باشد ، پس به سبب مصرف بیهوده از نشاما مجازات خواهد شد.

در ایام توبه به سر می‌بریم و در این روزها باید اعمال خود را سنجیده و ببینیم تا چه حد به فکر عالم باقی خود هستیم. اگر وضعیت به صورتی است که بیشتر ساعات روز ، فرد به فکر بدن و مادیات است ، پس انسان باید توبه کرده و راه زندگی خود را عوض کند تا عمر و نشامای خود را بیهوده مصرف ننماید.

برگرفته از سخنان هاراو شالوم شودرون / کتاب لهکید

ارتش روسیه یک کمیسیون نظارتی برپا نمود تا بررسی کنند چرا این خط تلفن در حین جنگ قطع شد. کمیسیون ، بررسیهای خود را شروع نمود و پس از کمی جست و جو ، متوجه شد یکی از شش خط تلفن آن منطقه قطع شده که با ادامه بررسی ، متوجه شدند که این سیم قطع شده به یک خمره شکسته گره خورده است. بعد از یکی دو روز کشیک ، افراد کمیسیون دیدند یک دهاتی می‌آید و خمره خود را به چاه انداخته و برای

گاو و گوسفندان خود آب می‌کشد.

افراد کمیسیون فوراً به نزد او رفتند و گفتند: "تو این سیم تلفن را چیدی؟"

آن دهاتی در پاسخ گفت: "بله."

افراد کمیسیون فوراً او را دستگیر کردند و به نزد قاضیان بردند. پس از چند روز زندان ، روز محاکمه این فرد فرا رسید. در دادگاه ، قاضیان از این دهاتی پرسیدند:

"چرا با چیدن این سیم ، خط تلفن را قطع کردی؟"

دهاتی در پاسخ گفت: "بگذارید تا برایتان تعریف کنم. من چند گاو و گوسفند و مرغ دارم و مزرعه هم دارم و باید برای آنها از چاه آب بکشم!"

یکی از قاضیان با بی‌حوصلگی و عصبانیت گفت:

"این داستانه‌ها به ما مربوط نیست ، اصل قضیه را توضیح بده."

دهاتی با ترس جواب داد:

"بله ، بگذارید تا تعریف کنم. من هر روز این خمره شکسته را با طناب در چاه می‌اندازم و برای گاو و گوسفند خود آب می‌کشم. ولی رفته رفته این طناب پوسیده و پاره شد و هر وقت طناب پاره می‌شد ، آن را گره می‌زدم ، ولی دیگر طناب آنقدر پاره شده بود و آن قدر آن را گره زده بودم که دیگر امکان گره زدن نبود. به خاطر وضعیت جنگ ، امکان خرید طناب نیست. من این مشکل را با همسر خود در میان گذاشتم و گفتم:

"نمی‌دانم چطور آب بکشم و بدون آب ، جان همه ما در خطر است."

همسرم به من گفت: "من دیدم در طول جاده ستونهای زیادی گذاشته‌اند و برای اینکه این ستونها نیفتند ، آنها را با طناب محکمی بسته‌اند. حال هر ستون را با شش طناب بسته‌اند ، به نظر من ، اگر

## خواندن شکرانه بعد از غذا از روی نسخه چاپی

آنها می‌آمد ، از او درخواست می‌کردند بر خود قبول کند هیچ وقت شکرانه بعد از غذا را از حفظ نگوید ، بلکه همیشه این متن را از روی سیدور یا نسخه چاپی بخواند.

هاراو الیملیخ بیدرمن تعریف کرد: یکی از افرادی که در حادثه کوه میرون جان خود را از دست داد ، شخصی به نام منخم زاکبخی (روحش شاد) بود. خانواده منخم زاکبخی ، برای شادی روح او ، متن شکرانه بعد از غذا را چاپ کردند و هر شخصی که برای دلداری دادن

پیدا کرد که بر روی آن ، متن شکرانه بعد از غذا نوشته شده بود. او با خوشحالی دستان خود را نطیلا گرفت و شروع به خوردن کرد. پس از خوردن ، او از روی آن تکه پوست ، متن شکرانه بعد از غذا را خواند و در انتهای خواندن ، متوجه شد که این نوشته ، خط بسیار زیبا و قالب بندی خوبی دارد. همان موقع تصمیم گرفت از روی این نوشته تمرین کند و شروع به نوشتن برگ اول سفر توراہ کرد و سعی می کرد قالب بندیها ، درست به مانند این نوشته ، دقیق و منظم باشند. پس از نوشتن اولین صفحه ، زنگ تلفن او به صدا در آمد و شخصی که پشت خط بود گفت:

”می خواهیم یک سفر توراہ سفارش دهیم و لطفاً یک نمونه از خط خود را برای ما بفرستید.“

این نویسنده نیز عکس همین صفحه ای را که تازه نوشته بود را گرفت و برای آن شخص فرستاد.

چند دقیقه بعد ، همان شخص دوباره زنگ زد و گفت: ”خط شما بسیار زیبا است و قالب بندیهای شما بی نظیر است. ما این سفر توراہ را پیش شما سفارش می دهیم. از شما خواهش داریم این سفر توراہ را با دقت و قدوسیت ویژه ای بنویسید ، زیرا این سفر توراہ را برای شادی روح منمخ زاکبج که در حادثه کوه میرون جان خود را از دست داد ، سفارش می دهیم.“

با شنیدن این جمله اشک در چشمان این نویسنده جمع شد و بسیار خوشحال شد که نذر خود را باطل نکرد. او با چشمان خود دید که چطور خد-اوند روزی آدم را فراهم می کند.

هاراو بیدرمن در ادامه صحبت خود فرمود: ”هم کتاب خینوخ و هم ربی یوسف ایسرلیش در تفسیر خود ”بیت خاداش“ بر شولخان عاروخ می نویسد: شخصی که همواره متن شکرانه بعد از غذا را از روی نسخه چاپی می خواند ، همیشه روزی خود را با احترام به دست خواهد آورد.“

هر سال شخص باید بر خود یک میصوا قبول کند. حال که در آستانه روش هشانا هستیم ، خوب است بر خود قبول کنیم که شکرانه بعد از غذا را از روی نسخه چاپی ، با تمرکز و نیت بخوانیم. به طور کلی ، در موقع براخا گفتن شخص با خد-اوند صحبت می کند ، پس لازم است هر براخایی که شخص می گوید ، با نیت قلب و تمرکز باشد. وقتی شخص می خواهد با مدیر خود یا یک شخص عالی مقام صحبت کند ، قبل از ملاقات ، چند دقیقه فکر می کند که چه و چطور بگوید. پس صد البته قبل از براخا گفتن ، شخص باید چند لحظه تمرکز کرده و درک کند که با خد-اوند می خواهد صحبت کند. برگرفته از سخنان هاراو الیمخ بیدرمن

یکی از افرادی که برای دلداری این خانواده آمده بود ، شخصی بود که سفر توراہ می نوشت و وقتی به او پیشنهاد شد که بر خود قبول کند که هیچ وقت شکرانه بعد از غذا را از حفظ نگوید ، بلکه همیشه این متن را از روی سیدور یا نسخه چاپی بخواند ، او نذر کرد که همیشه از روی نسخه چاپی متن شکرانه بعد از غذا را بخواند و یکی از این نسخه های چاپی را دریافت نمود.

چند روز بعد ، شخصی با این نویسنده سفر توراہ تماس گرفت و گفت:

”من می خواهم سفر توراہ سفارش بدهم ، لطفاً یک نمونه از دست خط خود را برای من بفرست.“

این نویسنده با خوشرویی خد-حافظی کرد و عکس یک نمونه از دست خط خود را برای آن شخص فرستاد و از خانه خارج شد تا به کارهای خود رسیدگی نماید. بعد از ظهر ، همان شخص که صبح تلفن زده بود دوباره تماس گرفت و گفت: ”ببخشید ، خط شما خوب است ، ولی قالب بندی شما آن طور که من دوست دارم ، دقیق نیست و به همین سبب من سفارش خود را به شخص دیگری می سپارم.“

این نویسنده ناراحت شد و چون از صبح تا به حال چیزی نخورده بود ، یک ساندویچ خرید تا هم گرسنگی خود را برطرف کند و هم کمی غم این مشتری از دست داده را تسکین دهد.

معمولاً افرادی که سفر توراہ می نویسند ، در یک خانه جمع می شوند که در این خانه ، تمام وسایل مورد نیاز خود را برای نوشتن سفر توراہ ، تفیلین یا مزوزا دارند. چون این خانه مربوط به موارد کاری و نوشتن است ، زیاد اتفاق نمی افتد که شخصی در این خانه غذا بخورد. این نویسنده به این خانه رفت تا پس از خوردن ساندویچ خود ، یک قالب بندی خوب پیدا کند و روی آن تمرین نماید تا در آینده ، به خاطر قالب بندی ، مشتری از دست ندهد.

پس از رسیدن به این خانه ، این نویسنده می خواست نطیلا بگیرد و خوردن را شروع کند که به یاد نذر خود افتاد که همیشه از روی نسخه چاپی ، متن شکرانه بعد از غذا را بخواند. او در آن خانه جستجو کرد تا یک سیدور یا یک متن شکرانه بعد از غذا پیدا کند ، ولی هر چه گشت ، پیدا نکرد. گرسنگی ، صبر و طاقت را از او گرفته بود و دیگر این نویسنده می خواست نذر خود را باطل کند و خوردن را شروع نماید. ولی این نویسنده تحمل کرد و تک تک کمد های داخل آن خانه را گشت و در آخر ، در داخل یکی از کمد ها ، تکه پوستی را